روزنامه شرق

ماندگاران

یکی از آن سه نفر — صفحه ۸

نشر دانش در عصر بی‌دانشی — صفحه ۹

از جنگل پردرخت تا آسمان پرستاره — صفحه ۱۰

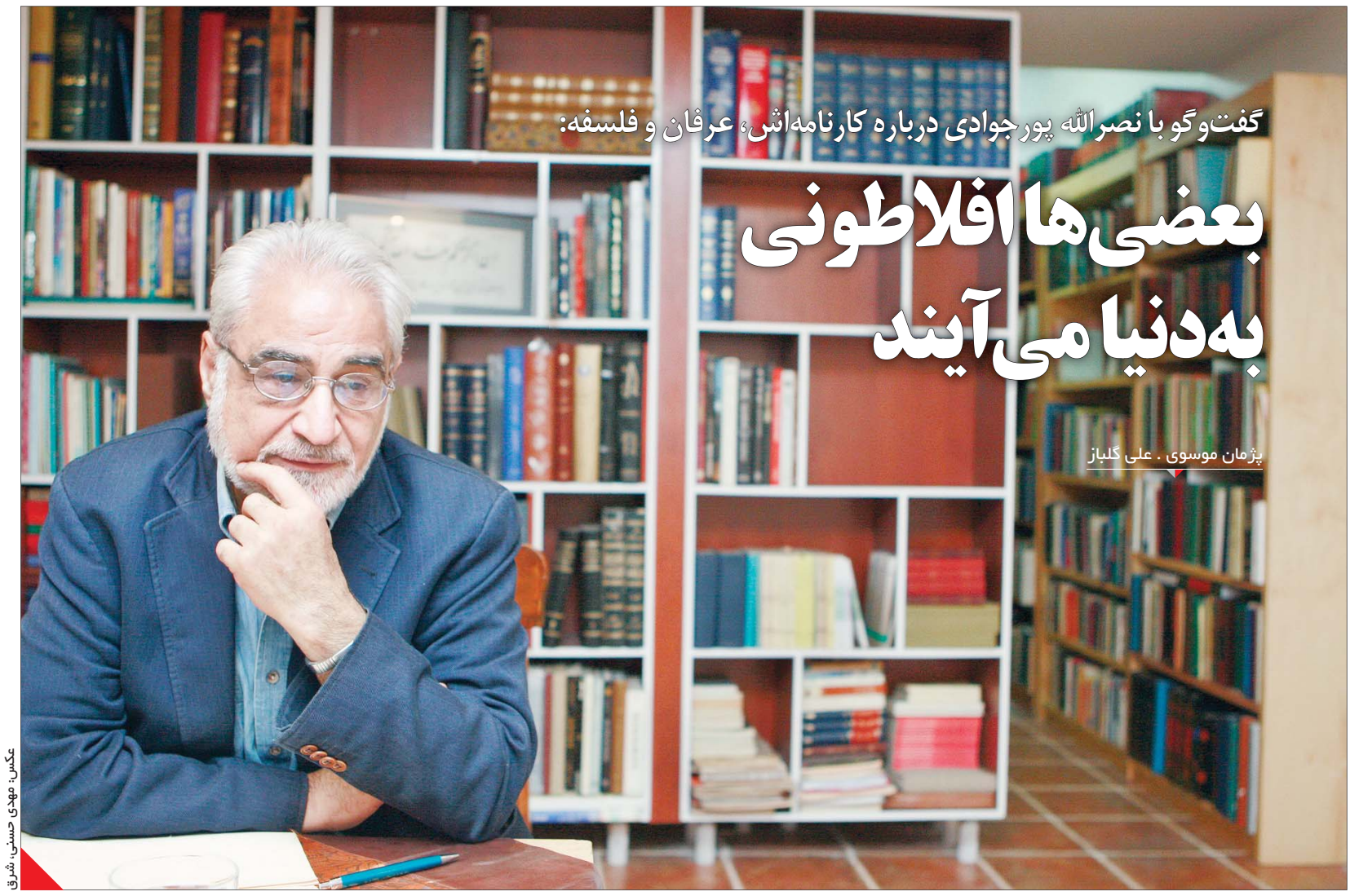

عکس: مهدی حسنی، شرق

گفت‌وگو با نصرالله پورجوادی درباره کارنامه‌اش، عرفان و فلسفه:

بعضی‌ها افلاطونی به‌دنیا می‌آیند

پژمان موسوی . علی گلباز

برای ورود به بحث از اینجا شروع کنیم که سال‌های کودکی و محیطی‌ای که هر فردی سال‌های کودکی خود را در آن سپری می‌کند، تا چه حد در جهت‌گیری‌های بعدی آن فرد موثر است؟ مشخصا منظورم این است که اگر شما در دوران کودکی در خانواده دیگری به دنیا می‌آمدید و پدر و مادر دیگری داشتید، به نظرتان آیا راهی را که تا امروز دنبال کرده‌اید باز هم دنبال می‌کردید یا اینکه زندگی‌تان سمت‌وسوهای دیگری داشت؟

به هر حال مسلم است که اگر من پدر و مادر دیگری داشتم زندگی من کاملا با آنچه امروز هست، فرق می‌کرد، بسته به اینکه انسان کجا بزرگ شده باشد و در چه جامعه‌ای رشد کرده باشد، این امور تاثیراتی در روند زندگی وی دارد که با هیچ چیزی قابل مقایسه نیست ولی به نظر من چیزهایی هم وجود دارد که در خون انسان است همان‌طور که هر انسانی یکسری صفات ظاهری دارد. به هر حال هرکسی علایقی دارد و به دنبال یک سلسله مسایل می‌رود و این شاید به خانواده ربطی نداشته باشد، در این‌باره کربن در جایی می‌گوید: «بعضی‌ها افلاطونی به‌دنیا می‌آیند.» کربن معتقد است اموری فطری در انسان وجود دارد که نگاه‌کردن انسان به این جهان و به عالم هستی را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد، ولی به هر حال محیط هم خیلی در این زمینه تاثیر دارد.

در دوران کودکی محیط خانواده‌تان چطور بود؟ در چگونه محیطی بود که شما در آن رشد یافتید؟

محیط خانوادگی من، محیطی معمولی بود. خانواده ما مذهبی بودند و شاید اگر تعلیم و تربیت با سیستم جدید در کشور راه نیفتاده بود، من به‌طور طبیعی به سمت کار در بازار کشیده می‌شدم ولی محیط جامعه طوری شده بود که خانواده‌ها بچه‌ها را به مدرسه می‌فرستادند. من در آن زمان به دبستان شریعت که در نزدیکی منزلمان در قنات‌آباد بود می‌رفتم. پدرم هم مدتی کارخانه آجرپزی داشت بعدها مشغول کارهای ساختمان‌سازی شد.

یعنی خانواده شما چندان اهل فرهنگ و کتاب نبودند؛ نخستین جرقه‌هایی که شما را از گرایش به سمت بازار نهی کرد و با کتاب و کتابخوانی مأنوستان کرد، چه زمانی بود؟

کلاس سوم ابتدایی بودم که کتاب یوسف و زلیخا را خریدم و این ماجرا مربوط به سال ۱۳۳۰ می‌شود. البته این کتاب‌ها را یواشکی می‌خریدم چون آن زمان اصلا کتابی برای کودکان وجود نداشت و حرکتی که در ایران در دهه ۱۳۵۰ یا اندکی پیش‌تر آغاز شد و کانون پرورش فکری کودکان آغاز به کار کرد در زمان ما نبود و کتاب‌هایی هم که بود برای بزرگسالان بود و وقتی ما آن کتاب‌ها را می‌خریدیم با مخالفت بزرگ‌ترها روبه‌رو می‌شدیم. در آن زمان در خانواده ما و بسیاری از خانواده‌ها یک حس بدبینی نسبت به مدرسه وجود داشت زیرا آنها فکر می‌کردند مدرسه جایی است که در آن اشخاص در معرض بی‌دینی قرار می‌گیرند و علت شکل‌گیری مدارسی مانند علوی و جامعه تعلیمات اسلامی هم همین دغدغه‌ها بود. این بدبینی نسبت به کتاب هم وجود داشت و خانواده‌ها در آن زمان معتقد بودند که خواندن کتاب غیردرسی برای بچه‌ها مناسب نیست. من یادم هست در کلاس ششم معلم‌مان آقای جلال مروج بود که بعدها از دانشگاه تهران هم دکترای ادبیات فارسی گرفت، من به ایشان گفتم که می‌خواهم کتاب داستان‌های نویسنده‌های خوب را بخوانم که ایشان به من چند کتاب از جمله کتاب «آیینه» محمد حجازی و آثار صادق هدایت را معرفی کردند و من بلافاصله با زحمت زیادی این کتاب را از شاه‌آباد تهیه و با خوشحالی رفتم مدرسه، همین که آمدم مدرسه، مدیر مدرسه گفت این چیه تو دستت؟ و من گفتم کتاب «آیینه»! گفتن نام کتاب همان و یک فصل کتک سیر خوردن هم همان! مدیر مدرسه همان روز من را به دلیل در دست داشتن کتاب حجازی، فلک کرد تا خاطره این کار همیشه با من همراه باشد!

در دوران دبیرستان هم این وضع ادامه داشت؟ چون به‌نظر می‌رسد کم‌کم کتابخوانی نوجوانان با پذیرش از طرف خانواده‌ها روبه‌رو شده بود؟

تا حدی همین طور بود و هم اینکه در آن دوره ما دیگر آنقدر بزرگ شده بودیم که بتوانیم کارهایی را که می‌خواستیم انجام دهیم و با سرنوشتی مشابه آن فلک‌شدن روبه‌رو نشویم.

مدارسی که در مقاطع مختلف در آنها تحصیل کردید در مجموع چگونه ارزیابی می‌کنید؟ از منظر علمی و هر آنچه که به شما افزودند؟

من در آن دوره ریاضیاتم خوب بود ولی تجربه دوران مدرسه‌ام را روی هم رفته تجربه خوبی نمی‌دانم. به نظر من اگر بخواهم داوری کنم باید بگویم که تجربه مدارس در دهه‌های ۲۰ و ۳۰، تجربه موفقی نبود. در همان دوره خواهرزاده‌های من برای تحصیل به زبان فرانسه به مدرسه سن‌لویی می‌رفتند و این درحالی بود که همه با این اقدام مخالفت می‌ورزیدند و می‌گفتند که چطور می‌خواهید بچه‌هایتان زیر دست کشیش‌ها درس بخوانند. ولی نتایجی که به دست آمد، نشان داد که کدام نوع تجربه، تجربه موفق‌تری بود.

پس می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که برای جبران این تجارب ناموفق بود که عزم سفر به دیار دیگر را کردید تا شاید آنجا بتوانید تجاربی متفاوت و دیگرگونه را پشت سر بگذارید؟

به هرحال مجموعه‌ای از دلایل که مهم‌ترینش علم‌آموزی و افزایش آگاهی بود من را به این نتیجه رساند که برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بروم. من سال ۱۳۴۱ به ایالت ورمونت نزدیک به کانادا و بعد به دانشگاهی در تگزاس رفتم و بعد از سه‌ترم به سانفرانسیسکو رفتم و تحصیل فلسفه را آغاز کردم و در حدود پنج‌سال در آمریکا به‌سر می‌بردم. در علوم انسانی در ابتدای ورود به این رشته، کمی نادانی نسبت به اینکه این رشته دقیقا چیست و درباره چه مواردی بحث می‌کند، وجود دارد مخصوصا اگر شما رشته‌هایی مثل ریاضی یا تجربی خوانده باشید و در دانشگاه بخواهید جامعه‌شناسی یا فلسفه انتخاب کنید، در این صورت خیلی برایتان روشن نیست که این رشته چه چیزی می‌تواند باشد. من هم کنجکاوی‌هایی در درون خودم و سوال‌هایی نسبت به خودم داشتم و دوست داشتم راجع به خودم بیشتر بدانم و فکر می‌کردم که ساده‌ترین راه کسب این دانش، تحصیل در رشته روانشناسی باشد. ولی بعد از مدتی متوجه شدم که علاقه من به چیزهای دیگری غیر از روانشناسی است و حسن نظام دانشگاهی آمریکا این است که شما حق انتخاب موارد و رشته‌های مختلف را دارید و می‌توانید امتحان کنید که به این رشته علاقه دارید یا خیر. من هم که چند درس روانشناسی و ادبیات گرفته بودم، دست آخر به این نتیجه رسیدم که فلسفه را انتخاب کنم زیرا دانستم آن چیزی که من می‌خواهم و سال‌هاست پی‌اش می‌گردم، همین فلسفه است.

تجربه عملی تحصیل در رشته فلسفه در آمریکا برای شما چه آموزه‌هایی به همراه داشت؟ آیا این دوران با پیش‌فرض‌هایتان همخوانی داشت یا خیر؟

من تا چند سال که در آمریکا بودم به فکر بازگشت به ایران نبودم ولی به هر حال در دهه ۱۹۶۰ که من در آمریکا بودم، در آن دهه یکسری وقایعی داشت اتفاق می‌افتاد و مرکز این وقایع هم نیویورک و سانفرانسیسکو یعنی جایی که من در آن درس می‌خواندم بود. در آن دهه در دنیا اتفاقاتی افتاد که سمت و سوی بسیاری از معادلات را به ناگهان تغییر داد. بعد از جنگ جهانی‌اول همگان فکر می‌کردند تمدن غرب در حال پیشروی به سمت جلوست و معنویت و آنچه در جهان شرق جریان دارد، منسوخ شده است و این با توجه به نگاه پوزیتیویستی بود که بر جهان مسلط بود و بشر مترقی را الزاما بشر غربی می‌دانست. اما بعد از جنگ‌جهانی‌دوم و این همه کشتاری که روی دست جهان متمدن گذاشت، درد و رنج و جنگ بیهوده‌ای که بر دوش این بشر مترقی سنگینی می‌کرد، یک سرخوردگی کلی در دنیا پدیدار شد. در کنار این رویداد شکست ایده‌آل‌های مارکسیسم لنینیسم و تبدیل آن به محاکمات و زندان‌ها و کشتارهای استالین مزید بر علت شده بود. ثمره این سرخوردگی را در دهه ۶۰ می‌توان به روشنی دید، انقلاب فرهنگی‌ای که در خود آمریکا صورت گرفت و نگاه تازه‌ای نسبت به دین و شرق و به‌خصوص عرفان دوباره در دنیا جان گرفت. همه این مسایل باعث شد که عده‌ای این اعتمادبه‌نفس در آنها مجددا پیدا شود که دوباره در مورد دین و معنویت صحبت و از آن دفاع کنند. من که در کوران این حوادث مشغول تحصیل رشته فلسفه بودم، مجددا توجهم به دین بیشتر شد و یک نوع بازاندیشی نسبت به مسایل دینی و عرفانی در من به‌وجود آمد. در همان دوره نگاه آل‌احمد یا شریعتی یا کسان دیگری مانند دکتر نصر و شایگان که از بازگشت به شرق صحبت می‌کردند نیز تحت‌تاثیر اتفاقاتی بود که در اروپا و در دنیا در حال رخ‌دادن بود و در ایران دهه ۴۰ هم توجهاتی دوباره نسبت به دین را موجب بود، به‌طور مثال جلال آل‌احمد هیچ‌وقت نمی‌توانست در سال‌های قبل از این اتفاقات، چنین نگاه‌هایی داشته باشد، همچنین شریعتی نمی‌توانست آنگونه سخن بگوید. اینها نتیجه تغییر نگاهی بود که در کل جهان و در اثر تحولات بعد از جنگ جهانی‌دوم و شکست ایده‌آل‌های مارکسیستی در حال رخ‌دادن بود.

پس شما با توجه به این تحولات و نگاه جدیدی که در درونتان در حال شکل‌گیری بود، به ایران بازگشتید؛ نوعی بازگشت به شرق؟

من با یک نگاه دوباره به این مسایل و با توجه به اینکه یک چیزهایی در خودم از قبل وجود داشته که گویی من به آنها پشت کرده بودم، در طلب یک نوع معنویت و نگاه به زندگی که فکر می‌کردم با توجه به این تحولات دوباره می‌شد در آنها بازنگری کرد، به ایران بازگشتم. من در آن دوره دوست داشتم برای پیگیری این خواسته درونی، حتی به قونیه و حلب و هندوستان سفر کنم ولی طبیعی بود که من به سمت مسایلی میل پیدا کنم که سابقه‌اش در خودم بود، به همین دلیل به ایران و ایران اسلامی روی آوردم و این در حالی بود که زمانی که در آمریکا بودم هیچ آشنایی خاصی با تصوف نداشتم و اولین کتاب راجع به تصوف را هم به انگلیسی خواندم. در دهه ۳۰خودمان کسی از تصوف صحبت نمی‌کرد. حداکثرش کتاب صوفیگری کسروی بود.

> **بعد از جنگ‌جهانی‌دوم و این همه کشتاری که روی دست جهان متمدن گذاشت، درد و رنج و جنگ بیهوده‌ای که بر دوش این بشر مترقی سنگینی می‌کرد، یک سرخوردگی کلی در دنیا پدیدار شد. در کنار این رویداد شکست ایده‌آل‌های مارکسیسم لنینیسم و تبدیل آن به محاکمات و زندان‌ها و کشتارهای استالین مزید بر علت شده بود. ثمره این سرخوردگی را در دهه ۶۰ می‌توان به روشنی دید**

از قرار شما قبل از سفر به ایران هم به قونیه سفر کرده بودید؟ از انگیزه‌های این سفر و حال و هوایتان در قونیه برایمان بگویید؟

من قبل از اینکه به ایران سفر کنم، از آمریکا به قونیه رفتم و بعد از قونیه هم بر سر مزار ابن‌عربی در شام رفتم. خیلی هم در ظاهر عجیب بود که یک ایرانی چطور آمریکا را رها کرده و به این مکان‌ها سفر کرده است. ولی فضای کلی این سفرها برای من خیلی تحول‌انگیز بود و من در این سفر بود که توانستم دوباره به هویت اصلی خودم روی بیاورم.

بعد از سفر شام به ایران بازگشتید؟

بله، من در سال ۱۳۴۶ به ایران برگشتم و وقتی هم که به ایران بازگشتم، یک آدم دیگری بودم و دنبال چیزهای دیگری می‌گشتم. این پنج‌سال تحول عظیمی در من به‌وجود آورده بود که با هیچ متر و عیاری نمی‌شد آن را اندازه‌گیری کرد! تحول به‌واقع عمیق و اساسی بود.

از سال ۴۶ تا سال ۵۷ که به پیروزی انقلاب منجر شد، عمدتا چه‌کار می‌کردید؟ پژوهش و نگارش؟ از ادامه تحصیل‌تان این‌بار در دانشگاه‌های داخل برایمان بگویید؟

در این ۱۰ سال من ازدواج کردم و صاحب دو فرزند پسر شدم. به دانشگاه تهران رفتم و دوره فوق‌لیسانس و دکترا را گذراندم. در دانشگاه تهران رشته فلسفه در واقع برای معرفی فلسفه غرب به ایران بود و نگاهش بیشتر تاریخی بود و مربوط به تاریخ فلسفه غرب می‌شد. در دوره لیسانس من درس راسل داشتم و استاد ما کتاب «مسایل فلسفه» راسل را تدریس می‌کرد. وقتی من این درس را می‌گذراندم، با آن تحولاتی که در نگاه من به‌وجود آمده بود، این مسایل در پیش چشمم بسیار سطحی می‌آمد و دیگر آن نگاه سابق را به این علوم و تفکرات بزرگان فلسفه در غرب نداشتم. بیشتر این سال‌ها به تحصیل در دانشگاه و پایه‌ریزی یک زندگی مشترک گذشت و من درواقع در تمام این سال‌ها مشغول خودسازی و فراگیری بودم تا کار دیگر.

موضوع پایان‌نامه دکترایتان چه بود؟

موضوع پایان‌نامه من فلوطین و احمد غزالی بود. ولی با توجه به تغییر نگرشی که در من به وجود آمده بود، من فلسفه غرب را با علاقه تمام نکردم به همین دلیل هم بود در اواسط تحصیلم قصد داشتم تغییر رشته دهم و فلسفه اسلامی یا الهیات بخوانم، اما مشورت با مرحوم مطهری و مخالفت ایشان با این اقدام من و توصیه‌شان برای ادامه تحصیل در همین رشته فلسفه غرب، من را از این تصمیم خود منصرف کرد.

کدام استاد در طول تحصیل در شما تاثیر فراوانی گذاشت؟

من در حدود شش‌سالی با پروفسور ایزوتسو خارج از دانشگاه تهران کار می‌کردم. در آن زمان ایشان در سال سه، چهار ماهی به تهران می‌آمد و ما با چند نفر از دوستان نزد ایشان «فصوص‌الحکم» می‌خواندیم و بعد هم در کلاس‌های ایشان شرکت می‌کردیم و این ارتباط با پروفسور ایزوتسو برای من بسیار سازنده بود تا حدی که می‌توانم او را یکی از بهترین استادان و معلم‌های خودم بدانم.

آیا در بزنگاه انقلاب و اوج‌گیری فعالیت‌های سیاسی دانشجویان، شما هم در گروه‌های سیاسی-دانشجویی فعال بودید و اساسا در فرآیند انقلاب مشارکت داشتید؟

من هرگز با مسایل سیاسی سروکاری نداشتم و هیچ همدردی سیاسی هم با هیچ گروهی نداشتم و مواجه من با سیاست منحصر به اخبار بود. من در آن دوره غربزدگی جلال را خوانده بودم و در من تاثیر هم گذاشته بود ولی نگاه شریعتی را نمی‌پسندیدم و ایدئولوژی اسلامی در من اثری پدید نمی‌آورد و از نگاه من که با این مسایل به کلی فاصله داشت، بسیار دور بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تغییر در رویکردهای کلان، شما چه فعالیتی را در دستور کار خود قرار دادید؟ این زمان زمانی است که به هر حال مرکز نشر دانشگاهی به عنوان یکی از درخشان‌ترین دوران‌های زندگی شما در شرف تاسیس است و شما برای مدیریت بر آن انتخاب شده‌اید.

مصادف با تعطیلی دانشگاه‌ها آقای دکترسروش در ستاد انقلاب فرهنگی من را خواستند و پس از صحبت‌ها و مشورت‌هایی که صورت گرفت، پیشنهاد شد که برای استادانی که در حال حاضر بیکار هستند، گروه‌هایی تشکیل دهیم و هر گروه در رشته خودش به کتاب‌هایی که موردنیاز دانشجویان آن رشته خواهد بود، در فاصله تعطیلی دانشگاه‌ها تالیف و تدوین کنند که وقتی دانشگاه‌ها باز شد دانشجو برای درس‌خواندن و تحصیل، اساسا کتابی برای مطالعه داشته و منابعش کافی باشد که این پیشنهاد قبول شد و ما کارمان را در مرکز نشر دانشگاهی که در آن روزها نامش را کمیته تالیف و ترجمه کتاب‌های درسی گذاشتیم، آغاز کردیم. ما در آن دوران درصدد بودیم که دین خود را به انقلاب از راه کمک به استادان دانشگاه و تدریس و تهیه کتاب برای دانشجویان ادا کنیم. در آن موقع دانشجو کتاب نداشت و بهترین دانشگاه‌های ما حداکثر می‌توانستند جزوه‌های درسی خوبی داشته باشند یا بعضی دانشگاه‌ها مثل دانشگاه صنعتی شریف کتاب‌هایی را به زبان انگلیسی افست می‌کرد و دانشجویان هم بدون اینکه این کتاب‌ها را درست بخوانند یاد گرفته بودند که از این کتاب‌ها فقط استفاده محدودی کنند. ما هم به این نتیجه رسیده بودیم که در زمینه‌های مختلف برای دانشگاه‌ها باید کتاب تهیه کنیم. ما در مرکز نشر دانشگاهی وارد حوزه کتاب‌های درسی و علمی شدیم و انصافا هم کارهای درخشان ما در این زمینه‌ها بود زیرا در آن دوران تولید کتاب‌های حوزه علوم انسانی با ما نبود و برای آن «سمت»در نظر گرفته شده بود و تولید کتاب ما در شاخه‌های صرف علمی مثل فیزیک و شیمی و ریاضیات و علوم پایه‌ای مثل اینها بود.

به هر حال مرکز نشر دانشگاهی در سال‌هایی فعالیت می‌کرد، کتاب چاپ می‌کرد و مهم‌تر از همه مجلاتی قابل تامل و وزین برای نخستین‌بار منتشر می‌کرد. باید توجه داشت که فضای فرهنگی ایران در آن زمان فضای راکدی بود؛ انتشاراتی‌های ما چندان فعال نبودند و ما اساسا مجلات معتبری در زیرشاخه‌های مختلف نداشتیم؛ در تمام این سال‌ها سازوکار شما برای فعالیت و جهت‌گیری‌هایتان چگونه بود؟ آیا واقعا برای جبران این خلأ بود که فعالیت می‌کردید؟

دهه ۶۰ اوج فعالیت‌های ما در مرکز نشر دانشگاهی بود. در ۱۰ سال اول انقلاب فقر شدید فرهنگی در کل جامعه ما حاکم بود. در آن دوره که مرکز نشر دانشگاهی تاسیس شد در کشور مجله‌ای که به این امور بپردازد، وجود نداشت. اولین مجله مربوط به امور علمی برای مرکز نشر دانشگاهی بود که در ابتدا به عنوان بولتن مرکز قرار بود کارش را آغاز کند که بعد از گذشت چند شماره به عنوان یک مجله جدی و عمومی مطرح شد. بعد از دو سال که از تاسیس مرکز می‌گذشت، کیهان‌فرهنگی راه‌اندازی شد. ما در میان این فقر فرهنگی جایی را پایه گذاشتیم که به بهبود فضایی که تمام نشرهای دانشگاهی بسته به آن بود کمک کنیم و در این مورد اولین جایی بودیم که بعد از انقلاب کتاب خارجی وارد کشور کردیم و اولین جایی هم بودیم که نمایشگاه بین‌المللی کتاب را برای آشنایی با موضوعات جدیدی که در عرصه‌های مختلف علمی عرضه می‌شد، برگزار کردیم.

تا چه سالی مدیریت مرکز نشر دانشگاهی را بر عهده داشتید؟

تا سال ۱۳۸۳، چیزی در حدود ۲۴ سال در آنجا فعالیت می‌کردم.

آقای دکتر با این تجربه و عملکرد درخشان، آیا شما به میل خودتان از مرکز بیرون آمدید؟

از طرفی بله و از طرفی نه! در واقع خروج من از مرکز آنطور که می‌خواستم نبود. به این معنی که من دوست داشتم ارتباطم را با مرکز برای ارایه پیشنهادها و انتقال تجربیات در آینده حفظ کنم که با نوع خروج من عملا این امکان فراهم نشد و بعد از بیرون‌آمدنم تا همین امروز هم سری به آنجا نزده‌ام. امروز دلسوزی من بیشتر از این جهت است که من سال‌ها به‌رغم میل باطنی خودم در آنجا ماندم (چون از مسایل اداری و مدیریتی خسته شده بودم و این مسایل را دوست نداشتم) و کار کردم و در این چند سال برای پاگرفتن این نهال در کنار من افراد بسیار دیگری هم زحمت کشیده بودند و نتیجه همان چیزی شده بود که همه می‌دانیم؛ از همین‌رو هم هست که امروز وقتی از رونق‌افتادن آنجا را می‌بینم برایش غصه می‌خورم.

ادامه در صفحه ۹

به‌جای مقدمه

درباره نصرالله پورجوادی عرفان‌پژوه و رییس سابق مرکز نشر دانشگاهی

فرزند ایران...

پژمان موسوی
Pejman.mousavi@gmail.com

درست یک هفته پیش بود که پرونده دهه هفتم زندگی‌اش را هم بست و وارد دهه‌هشتم از زندگی خود شد؛ یک‌سال پیش در چنین روزهایی درباره ۷۰سالگی جمعی از فرهیختگان و برگزیدگان فرهنگمان نوشتم که «در زمانه‌ای که بیش از همیشه زندگی معنا و مفهوم واقعی خود را از دست داده است، چگونه می‌توان تنها زنده نبود و زندگی کرد؟ آن هم در عصری که عصر تهی‌شدن زندگی از «معنا»ست؛ عصر نیست‌انگاری است و عصر سردرگمی... هستند اما در این بین، افرادی که زندگی را «جور»دیگر یافته‌اند؛ نگاهی «دیگرگونه» به آن داشته‌اند و اکنون با کوله‌باری از تجربه‌های متفاوت، هرکدام سرفصلی جداگانه‌اند برای دفتر زندگی؛ هم آنانی که خلاقیت را با تکرار ناسازگار یافته‌اند و آن را «خلاف آمد» عادت دانسته‌اند». امروز هم یکی دیگر از همین کاروان خرد و ادب، ۷۰ساله شده است؛ نصرالله پورجوادی.

نام نصرالله پورجوادی برای اهل فرهنگ ما مترادف است با عرفان و فرهنگ ایرانی؛ شاید به جرات بتوان گفت کمتر کسی است که چون او، در حول‌وحوش عرفان و ادب و تصوف ایرانی، کنکاش کرده باشد و تاملات و یافته‌های خود را، با زبان و بیانی ساده، در اختیار مخاطبانش قرارداده باشد. او چنان با عرفان و فرهنگ ایرانی یکی شده است، که امروز پورجوادی مترادف است با پژوهش‌های عرفان ایرانی و پژوهش‌های عرفان ایرانی مترادف است با پورجوادی. پورجوادی با فلسفه به‌خوبی آشناست؛ این آشنایی را او صرفا مدیون سال‌هایی نیست که در آمریکا درسش را تا مقطع کارشناسی خوانده و در ایران هم آن را تا مدارج عالی عالیه طی کرده است، بلکه زندگی پورجوادی، تماما در پاسخ به پرسش‌های فلسفی او از خود و هستی گذشته است؛ روی‌آوردن به عرفان را هم باید در همین نگاه جست‌وجوگر به جهان پیرامون ارزیابی کرد؛ نگاهی که دیگر فلسفه جوابگوی پرسش‌های ناگزیرش نبود و او تلاش می‌کرد در عرفان پاسخی برای آنها بیابد. اینگونه بود که پس از بازگشت به ایران، پژوهش در گنجینه عرفان و تصوف ایرانی را آغاز کرد و هرچه زمان به جلو می‌رفت، آثاری ماندگارتر و جدی‌تر را از دریای بیکران عرفان ایرانی تولید می‌کرد. او در تمام طول این سال‌ها چنان شیفته فرهنگ و عرفان ایرانی بوده که تمام وقت و زندگی‌اش را برای کنکاش پیرامون این دستاورد عظیم انسان ایرانی گذارده است.

ریاست بر مرکز نشر دانشگاهی از ابتدای تاسیس، در سال‌های نخستین پیروزی انقلاب تا سال ۸۳، فرصت دیگری بود تا او بتواند تجربیات مهم خود را با ابزارهایی که در دستش بود، با مردمان جامعه‌اش تقسیم کند. نصرالله پورجوادی به واقع در مرکز نشر دانشگاهی کاری کرد کارستان؛ در روزهایی که چراغ فرهنگ در این ملک، به کم‌سویی میل پیدا کرده بود، استادان مجرب دانشگاه را برای ترجمه و تالیف به کار فراخواند و ماحصل آن شد چیزی در حدود هزارو۳۰۰عنوان کتاب و انتشار مجلاتی چند همچون نشر دانش، تاریخ و باستان‌شناسی، لقمان، زبان‌شناسی، فیزیک، ریاضی، شیمی، معارف و مجله بهداشت.

ادامه در صفحه ۸

نگاه - ۱

دریای جان

به پاس خدمات فرهنگی استاد دکتر نصرالله پورجوادی

کاظم موسوی‌بجنوردی

«هرکه در این سرا به درآید، نانش دهید و از ایمانش مپرسید، چه آنکس که بر خوان خداوند عزوجل به جان ارزد، البته که بر خوان بوالحسن به نان ارزد»

شیخ‌ابوالحسن خرقانی

از فرهنگ گرانسنگ ایرانی و میراث درخشان زبان پارسی، دری به هزارتوی باغ سرسبزی باز می‌شود که در جای‌جای آن، می‌توان زیر سایه‌سار درختان تناور درنگ کرد و از سرچشمه‌های جوشان عشق و معرفت جان را مصفا کرد. سال‌ها و سده‌های متمادی است که عطر جان‌پرور شکوفه‌های باغ اندیشه و عرفان ایرانی، به مشام انسانیت رسیده و در این روزگار که ابرهای سیاه جهل و خشونت و سختگیری و تعصب، بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های اطراف ما را فرا گرفته، اوج انسان‌دوستی و عشق و محبت را می‌توان در گنجینه بازمانده از آثار پیران روشن‌ضمیر ایران جست‌وجو کرد. پیام رسا و بلند اخلاق و معنویت عرفان ایرانی، که در آن، حکمت خسروانی با آیات قرآن کریم و تعالیم پیامبر(ص) و امامان(ع) و پارسایان درآمیخته است، همچنان در سرتاسر گیتی علاقه‌مندان و مشتاقان بسیار دارد و حتی بیگانگان با زبان فارسی نیز می‌کوشند از مواهب و لطف اندیشه و سخن سراسر انسانی ابوالحسن خرقانی، بایزید بسطامی، ابوسعید ابوالخیر، عطار، مولانا، حافظ، سعدی و جامی برخوردار

از راست: علی‌محمد مژده، پورجوادی، فرهنگ‌فر و ایرج افشاری

شوند. تاریخ اندیشه‌های عرفانی، از فرازهای فاخر فرهنگ و تمدن ایرانی است و با وجود پژوهش‌های گوناگون در سالیان اخیر، وجوه نظرگیر همچنان در آن اندک نیست. از میان محققان برجسته‌ای که پژوهش در گنجینه گرانسنگ عرفان و تصوف را موضوع تحقیقات ارزشمند خود قرار داده‌اند، استاد دکتر نصرالله پورجوادی، به گواهی آثار دلپسندی که تاکنون پدید آورده است، جایگاهی خاص دارد، از آنکه در تحقیق، علم و ذوق را به هم آمیخته و سخت کوشیده است تا حد توان، زوایای تاریک و کمتر شناخته جوانب و عرصه‌های فکری تصوف و عرفان ایرانی را در برابر مشتاقان و علاقه‌مندان قرار دهد. جملگی آثار او، آکنده از نوجویی و پرسشگری است و می‌توان گفت که شیوه دکتر پورجوادی در پژوهش و تحقیق پیرامون موضوعات مذکور، بدیع بوده و راهی نو در برابر پژوهشگران آینده، برای تحقیق در حوزه‌های مربوط به تاریخ تصوف و عرفان اسلامی-ایرانی گشوده است.

آثار دکتر پورجوادی، فقط مشتمل بر تحقیق و تفحص در زندگی و آثار صوفیه نیست و به‌راستی کاوشی است دقیق در همه عرصه‌های فکری ایشان و به ویژه آنچه به صورت موضوعی، محل بحث و تحقیق او قرار گرفته، سخت دلکش و خواندنی و آموزنده است، مانند پژوهش‌های دقیق و ماندگار در باب «رویت ماه در آسمان» و «زبان حال». در تصحیح متون کهن نیز، دکتر پورجوادی، در طریق علمی پذیرفته شده و در حد اعلای دقت راه می‌سپرده و در گزینش متون و تحلیل آنها هم هدف اصلی خود را منظور داشته است.

جنبه دیگر در زندگی دکتر پورجوادی، خدمات چشمگیری است که در مدت سالیان تصدی مدیریت مرکز نشر دانشگاهی به گسترش و تعمیق علم و معرفت در جامعه علمی ایران کرد و به راستی باید سرمشق اداره‌های فرهنگی کشور ما باشد، زیرا از نمونه‌های انگشت‌شمار مدیریت عالمانه بود و آثار و نتایج درخشانی هم به بار آورد. گذشته از صدها اثر ارزشمند در زمینه‌های گوناگون علمی و نشریات تخصصی متعدد، در دوره مدیریت او، در میان آنها، انتشار کمابیش منظم نشریه وزین نشر دانش، طی سالیان طولانی با حفظ کیفیت علمی خاص آن، درخور همه‌گونه ستایش و سپاس است. او اندک‌اندک و با دقت بسیار، مجموعه‌ای گزیده از بهترین نویسندگان و محققان را گردآورد و شماری از برگزیدگان در کار نشر و مطبوعات را به یاری طلبید و به اینگونه، نشر دانش، عیار نقد علمی را بسی بالا برد و در پایگاهی جای گرفت که هنوز نشریه دیگری به آن دست نیافته است. هر شماره‌ای از آن مجموعه بی‌نظیر، می‌تواند در تاریخ مطبوعات علمی در ایران، مایه فخر و مباهات باشد. باید از نشریه دیگر مرکز نشر دانشگاهی که در دوران مدیریت دکتر پورجوادی بنیاد گرفت، نیز یاد کرد: مجله علمی معارف که بی‌هیچ گزافه، تاکنون هیچ نشریه دیگری با آن در محل قیاس قرار نگرفته است و اکنون که هردو نشریه، با وجود ارزشی که به هر حال دارند، با کمال تاسف، از تاب و توان سابق افتاده‌اند، می‌توان به ارزش مدیریت و نظارت علمی دکتر پورجوادی بیشتر پی برد.

به‌الجمله، دکتر پورجوادی از جمله عالمان پرورده فرهنگ ایرانی است، که کوشیده فرهنگ و اندیشه بزرگان این مرزوبوم را نیک بشناسد و آن را به بهترین وجه به آیندگان و مشتاقان معرفی کند و شیفتگی خویش را نه با گزافه‌گویی، بلکه با ارایه تحقیقاتی هرچه بیشتر ژرف و استوار جلوه دهد و این خود امتیاز بزرگی است.